**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

 **بحث: زکات/****استثناء مئونه در زکات**

 **1404.02.07**

**متن خام**

 **جلسه 108**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در استثناء خراج و مئونه و سایر این امور بود در بحث استثناء خراج دو تا روایت بود که اینها در واقع به یک روایت برمی گشتند روایت صفوان بن یحیی در یک نقلش صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر بود در یک نقلش احمد بن محمد بن ابی نصر خالی بود که در جلسه قبل در مورد این دو تا روایت صحبت کردیم

**یک نکته پایانی در مورد این دو تا روایت** باقی مانده بود آن این است که در نقل کافی که احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن احمد بن اشیم هست نقل می کند اول این **اشیم را یک توضیح در موردش** بدهم وزن افعل که صفت مشبه هست می گویند برای لون و عیب و زینت هست مراد از زینت. حلیه معذرت می خواهم عیب و لون و حلیه به نظرم که عبارت صرفیٌ و اهل عربیت هست حلیه یک اصطلاح خاص اهل ادب هست گاهی اوقات افراد این را درست توجه ندارند طورهای خاصی حلیه این طوری که مرحوم رضی در شرح شافیه هم دارد این طور که از قدیم من اگر عبارتش را درست نقل کنم می گوید که العلائم الظاهره فی جسد الانسان او الحیوان یک همچین تعبیری دارد و می گوید حلیه، اعم از عیب و لون هست معنای عامی است این تعبیری است که از قدیم من از شرح شافیه یادم مانده و این اشیم یعنی خال دار من بهی شامةً شامة یعنی خال کسی که خال دار باشد می گوید اشیم خب یکی از علائم ظاهره فرض کن اشهر نمی دانم اصلع و انزع

* ابلغ

بله عرض کنم خدمت شما این چیزهای مختلف که علائم مختلفی که در بدن انسان مثلاً ظاهر می شود یک حالت خاصی را می گویند مثلاً احمق به معنای نادان هست ولی چون کان یک علائمی از احمق بروز می کند بر وزن افعل آمده بود باید یک چیز ظاهری باشد ابله احمق اینهایی که از این باب هستند به اعتبار اینکه بُله و حُمق در رفتار و کردار خارج شخص بروز پیدا می کند احمق و ابله به کار برده شده. اشیم به معنای خال دار هست و آن چیزی که علم هست بنو اشیم قبیلةٌ هست در کتابهای تاج العروس می گوید اشیم کاحمد عبارت تاج العروس است و قاموس به هر حال این روایت در نقل کافی که علی بن احمد بن اشیم عن صفوان بن یحیی و احمد بن ابی نصر بود در تهذیب علاوه بر اینکه از کافی نقل کرده یک نقل مستقل دیگری هم دارد احمدبن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد بن ابی نصر که بحثش در جلسه قبل گذشت

 **یک نکته ای اینجا باقی ماند** آن این است که ما عرض کردیم که این نقلها یک مقداری تفاوتهایی دارد که اختلاف نسخه نیست اختلاف نسخه برید بشود یزید حسن بشود حسین نمی دانم این طور چیزها اختلاف نسخه است نه تفاوتهایی که حتی بیشتر از این حدها هست آنها موید این مطلب بود که روایت احمد بن محمد بن ابی نصر یکی احمد بن محمد بن عیسی مستقیم نقل می کند متفاوت باشد با روایت احمد بن محمد بن عیسایی که به توسط علی بن احمد اشیم نقل می کند ما این طوری می خواستیم بگوییم ممکن است وجه این که احمد بن محمد بن عیسی هم به واسطه نقل کرده هم بی واسطه این است که احمد بن محمد بن ابی نصر در جوانی این مطلب را که نقل کرده با تفسیر بیشتری نقل کرده برای علی بن محمد بن اشیم ولی برای احمد بن محمد بن عیسی ماحصل روایت را نقل کرده .

البته یک جهت دیگری ممکن است باشد آن این است که اصلاً نقل کافی در واقع نقل صفوان باشد گاهی اوقات یک روایت از دو طریق نقل می شود این دو طریق این که آیا حتماً تمام این روایت به طور کامل این دو طریق اینها را آوردند یا ماحصل مفاد را اینها آوردند ممکن است احیاناً بگوییم ولو ظاهر بدوی این عبارتها این است که هر دو اینها به طور کامل این نقل را آوردند ولی ممکن است نقل صفوان آن نقل کامله باشد نقل احمد بن محمد بن عیسی نقل موجز باشد ایشان دیگر اکتفا کرده اینکه از دو راوی نقل می کند معنایش این نیست که این دو راوی هر دوشان به عین الفاظ و اینها نقل کردند البته این مطلب در اصل اولی خلاف این هست که به این شکل باشد چون اختلافاتش یک مقداری بیشتر از یک سری نقل معنا به آن معنا هست بیشتر از نقل به معناست نقل به معنا خب ممکن است بگوییم ظاهر عبارتهای حدیث این نیست حتماً نقل به لفظ باشد ممکن است نقل به معنا باشد ولی ممکن است بگوییم به قرینه اینکه نقل دیگر احمد بن محمد بن ابی نصر موجز هست بگوییم این خودش قرینه باشد برای اینکه اینجا نقلی که کافی نقل می کند اصل نقل مال صفوان است احمد بن محمد بن ابی نصر هم ماحصلش را آورده

 حالا این دو تا نقلی که اینجا هست هر دو نقل را با هم بخوانم یک تفاوتهایی دارد بعضی تفاوتهای جدی دارد بعضی تفاوتهای جزیی دارد اینها را یکی یکی می خواهم با هم مقایسه کنم در سوالی که در نقل کافی هست این است ذکرناه له الکوفه و ما وضع علیها من الخراج و ما صار فیها اهل بیته اسمی از کوفه در سوال آمده می گوید این خراجی که بر کوفه وضع شده و سنت اهل بیت در مورد این خراج چیست و امثال اینها در نقل احمد بن محمد بن ابی نصر تنهایی اسمی از کوفه نیامده و این بسیار حیاتی است این تغییر حالا من بعداً در موردش صحبت خواهم کرد تفاوت این نقلها و میزان تاثیر جدی ای که این وجود کوفه و نبود کوفه در اینجا دارد در نقل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع الْخَرَاجَ وَ مَا سَارَ بِهِ أَهْلُ بَيْتِهِ اینجا «سار به» هست آن فیها هست که فیها یعنی کوفه و ما وضع علیها اصلاً کوفه یک محوریتی در آن سوال دارد این اصلاً سوال از خراج است بعد از آن تعبیر دارد مَنْ أَسْلَمَ طَوْعاً تُرِكَتْ أَرْضُهُ فِي يَدِهِ وَ أُخِذَ مِنْهُ الْعُشْرُ مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَنْهَارُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ (سقي) بِالرِّشَاءِ فِيمَا عَمَرُوهُ مِنْهَا این تکه را در نقل احمد بن محمد بن ابی نصر تلخیص کرده گفته الْعُشْرُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ عَلَى مَنْ أَسْلَمَ تَطَوُّعاً حالا یا طوعاً تُرِكَتْ أَرْضُهُ فِي يَدِهِ وَ أُخِذَ مِنْهُ الْعُشْرُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ دیگر اینکه عشر کجاست نصف العشر کجاست ندارد اینها تلخیص است یعنی اکتفایی کرده به همان مطلبی که در باب زکات هست که زکات بعضی وقتها یک بیستم است بعضی وقتها یک دهم است یک دهم در جاهایی هست که با باران و شبه باران سیراب بشود و نصف عشر و یک بیستم در جایی هست که خود مزارع و زارع او را با دلو و شبه دلو آبیاری کنند این تفاوتش خیلی مهم نیست

فِيمَا عَمَرُوهُ مِنْهَا وَ مَا لَمْ يَعْمُرُوهُ مِنْهَا أَخَذَهُ الْإِمَامُ فَقَبَّلَهُ مِمَّنْ يَعْمُرُهُ اینجا در نقل چیز هست أَخَذَهُ الْوَالِي فَقَبَّلَهُ مِمَّنْ يَعْمُرُهُ این امام است این والی هست و کان للمسلمین خب این به هر دو هست بعد اینجا یک تکه ای اضافی در آن روایت قبلی هست وَ عَلَى الْمُتَقَبِّلِينَ فِي حِصَصِهِمُ الْعُشْرُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ این تعبیر در این روایت صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر مضمون آن تکرار شده یکی از بالا آمده یکی آمده وَ عَلَى الْمُتَقَبِّلِينَ فِي حِصَصِهِمُ الْعُشْرُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ و آخرش هم دوباره دارد وَ عَلَى الْمُتَقَبِّلِينَ سِوَى قَبَالَةِ الْأَرْضِ الْعُشْرُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ فِي حِصَصِهِمْ این هم تلخیص کرده که اول را دیگر نیاورده مضمونش هم یکی است البته خب این تصریح بیشتری دارد که علاوه بر قبالة الارض آن عشر و نصف العشر فی حصصهم را هم باید بدهند آن هم تقریباً مطلبش روشن است خب قبال تقبیل که می شود تقبیل یک حق القباله ای دارد همین طور که تقبیل نمی کنند مجانی که تقبیل یعنی واگذاری در ازای آن پولی که آن مالک مسلمین هستند برمی گردد علی ای تقدیر این تفاوت تفاوت جدی نیست از باب تلخیص

بعدش تعبیر دارد وَ لَيْسَ فِي أَقَلَّ مِنْ خَمْسَةِ أَوْسَاقٍ شَيْ‏ءٌ که در هر دو هست و لیس فیما کان اقل من خمسة اوساق شی بعدش هست وَ مَا أُخِذَ بِالسَّيْفِ فَذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يُقَبِّلُهُ بِالَّذِي يَرَى این الی الامام دارد در نسخه بدل در تهذیب للامام نقل شده ولی در کافی ظاهراً الی الامام است البته در تهذیب گویا دو جا این روایت را آورده از کافی. یک جا للامام است ولی یک جای دیگر الی الامام در پاورقی از یک جای تهذیب للامام نقل کرده آن مورد دیگر فذلک للامام دارد فذلک للامام دارد البته ظاهراً به اصطلاح حالا این للامام یا الی الامام این را یک مقداری باید دقت کرد چون عرض کردم در جلسه قبل بعضی چیزها هست ملک امام هست حالا یا ملک شخص امام یا ملک امام به ماهو امام هست ولی ملک امام هست و امام متولی نیست مالک است ظاهر ذلک للامام این است که امام مالک است ولی ظاهر الی الامام این است که متولی آن امام است اینها تفاوت محتوایی جدی دارد خب حالا

شاگرد: کافی دار الحدیث الی الامام

استاد: بله عرض کردم در تهذیب للامام دارد

شاگرد: جلد چهار صفحه صد و نوزده تهذیب للامام

استاد: عرض کردم تهذیب هم دو جا دارد یکی جا للامام هست یک جای آن الامام هست یعنی مطلبی که من گفتم شما تکرار می کنید مطلب را بگویید ایشان هم تکرار کردند فقط ایشان نباید تکرار کند من هم باید تکرار کنم

حالا این یک آقایی آمده بود عذرخواهی می کرد که می گفت من کلاس راهنما نمی آیم و اینها می خواستم به او بگویم از کلاس راهنما بهره نمی بری حداقل شوخیهای آن را گوش کن حالا بماند.

 این خب یک تکه ای هست که آیا للامام است الی الامام هست حالا آنها بحثهایی هست که خارج از بحث ماست به آن کار نداریم وَ مَا أُخِذَ بِالسَّيْفِ فَذَلِكَ لِلْإِمَامِ يُقَبِّلُهُ بِالَّذِي يَرَى كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِخَيْبَرَ قَبَّلَ أَرْضَهَا وَ نَخْلَهَا این هم این هست که ما صنع رسول الله بخیبر قبّل این جا دارد يُقَبِّلُهُ بِالَّذِي يَرَى كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِخَيْبَرَ قَبَّلَ سَوَادَهَا وَ بَيَاضَهَا يَعْنِي أَرْضَهَا وَ نَخْلَهَا در واقع اول تعبیر سوادها و بیاضها هست بعد تفصیلش یعنی ارضها و نخلها هست بعد یک تعبیر دارد که اینها خیلی تفاوت جدی هست می گوید وَ النَّاسُ يَقُولُونَ لَا يَصْلُحُ قَبَالَةُ الْأَرْضِ وَ النَّخْلِ این شکلی ولی در این نقل است نَخْلَهَا وَ النَّاسُ يَقُولُونَ لَا تَصْلُحُ قَبَالَةُ الْأَرْضِ وَ النَّخْلِ إِذَا كَانَ الْبَيَاضُ أَكْثَرَ مِنَ السَّوَادِ این روایت احمد بن محمد بن ابی نصر به تنهایی همه تعبیرات آن یا حالت نقل به معنا دارد یا تلخیص گونه دارد تنها عبارت اضافه ای که دارد همین اذا کان البیاض اکثر من السواد هست که اتفاقاً خیلی هم حیاتی است یعنی مطلب، خیلی مهم است که آن اشکالی که در مورد قبالة الارض هست خود قبالة الارض است و النخل به تنهایی مورد اشکال نیست اشکال جایی هست که ارضش بیشتر از نخلش باشد و الا مجرد اینکه در قباله ارض را هم متعلق قباله قرار می گیرد آن مشکلی ایجاد نمی شود این که به اعتبار نخلی که کمتر از ارض هست کل ارض و نخل را واگذار کنیم به شخص این را کان اشکال می کنند

 البته یک بحثهایی در کتابهای اهل تسنن مطرح هست در مورد اینکه قبالة الارض مکروهة در اموال ابی عبید مثلاً ببینیم که بحث مفصلی در مورد اختلاف نظر که آیا قبالة الارض مکروه است مکروه نیست حالا اینها این بحث به آنجاها ربط داره. من فرصت نکردم ببینم که لَا تَصْلُحُ قَبَالَةُ الْأَرْضِ وَ النَّخْلِ إِذَا كَانَ الْبَيَاضُ أَكْثَرَ مِنَ السَّوَادِ این کجاها هست و عبارت الناس یقولون منبعش را دربیاورم و در آن منبع می شود گاهی اوقات تا حدودی روشن بشود که مشکل به اصطلاح این نقل احمد بن محمد بن ابی نصر تنهایی هست یا. البته آن بحث قباله به طور کلی مشکلش این اذا کان البیاض اکثر من السواد نیست اصل قباله را مکروه می دانند آن نکات دیگری در موردش هست که بعدا عرض می کنم

شاگرد: اینکه فرمودند نقل دارد بیاض اکثر السواد باشد این در کدام یک از نقلهاست

استاد: نقل احمد بن محمد بن ابی نصر تهذیب تنهایی جلد چهار صفحه صد و نوزده

شاگرد: حاج آقا این والناس یقولون منظورش مردمان زمان رسول الله می گفتند

استاد: نه ناس کنونی یقولون نه اینکه قالوا همین الان دارند می گویند

شاگرد: حکایت می کنند

استاد: نه همین الان الناس یقولون یعنی مردم یعنی ناس مفتیان سنی قبالة الارض را جایز نمی دانند امام علیه السلام اشکال می کند می گویند این حرفها چیست پیامبر قبالة الارض کرده شما حالا چه لاتصلح به معنای حرمت باشد چه به معنای کراهت باشد می گوید فعل پیامبر که نمی تواند مکروه باشد فعل پیامبر که نمی تواند حرام باشد آن در واقع فقد قبل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جواب و رد حرف آن عامه ای هست که اینجا این مطلب را گفتند خب حالا آن اذا کان البیان ابیض من السواد را باید داشته باشد نباید داشته باشد اینها یک مقداری عرض کردم چیزهای خارجی را آدم باید ببیند آن نکات خارجی باید دیده بشود که آیا واقعاً آن اشکالاتی که اینجا وجود دارد مربوط به اذا کان البیاض اکثر من السواد است یا همین که قسمتی از به اصطلاح مورد قباله بیاض باشد آن باز هم اشکال دارد چون اینها قباله نسبت به زمین زارعی و نسبت به نخل مشکلی نیست مشکل فقط ارضش است مشکل این است که شما علاوه بر اینکه زمین زراعی را در اختیار آن طرف قرار می دهید باغ و بوستان و نخلستان را در اختیار او قرار می دهید خانه ها را هم در اختیار او قرار می دهید هر چند به خاطر آن نخلستان است برای اینکه بتوانند از آن نخلستان نگهداری کنند و خلاصه سهم حق القباله را بپردازند و اینها ولی بالاخره طرف چیز این هست که ممکن است اشکال داشته باشد که اصلاً قباله باید فقط مربوط به نخل باشد فقط مربوط به سواد باشد به اصطلاح آن روایت اما نسبت به خانه ها ارض، ارض بیضاء ارض خالی ارضی که چیز هست آن مجاز نباشد خب حالا این را باید مراجعه کرد من فرصت نکردم مراجعه کنم خب دوستان ببینند اگر چیزی در این مورد به دست آوردند به من هم بگویند من هم استفاده می کنم.

 عرض کنم خدمت شما این روایت یک بحث غیر از حالا آن بحثهایی که تا حالا کردیم یک بحث سندی دارد ما نتیجه آن بحثهایی که کردیم این بود که نقل دوم و نقل اول را هر دو را مستقل از هم در نظر گرفتیم هیچ کدام را بر دیگری بازنگرداندیم گفتیم احمد بن محمد بن عیسی این روایت را یک بار با واسطه علی بن احمد بن اشیم از صفوان و ابن ابی نصر نقل کرده یک بار هم مستقیم نقل کرده و هر دو را هم سر جای خودش باقی می گذاریم

 خب نقل دوم که با واسطه نیست و مستقیم است بحث سندی ندارد اما نقل اول علی بن احمد بن اشیم. علی بن احمد بن اشیم را در رجال شیخ به عنوان مجهولٌ معرفی کرده من خیلی برایم عجیب می آید این کلمه مجهولٌ علی بن احمد بن اشیم، احمد بن محمد بن عیسی را که خب بالاخره راوی معروفی هست و امثال اینها خیلی روایت از او دارد کسی که راوی مثل . و غیر از آن یعقوب بن یزید هم دارد سهل بن زیاد هم دارد علی بن مهزیار هم دارد دارند آنها هم تک و توک زیاد نیست ولی احمد بن محمد بن عیسی خیلی بسیار روایت زیاد دارد و اینها مجهولٌ در مورد اینها تعبیر کردند حالا نمی دانم چه کسی بوده مجهول را تعبیر را کرده اگر هم نخواهیم توثیقش بکنیم مجهول یعنی کسی که افراد او را نمی شناسند اسمش معلوم نیست کیست نه مجهول از مهمل هم چیزتر است یعنی ناشناس است گمنام است معلوم نیست کیست و چیست و امثال اینها با مهمل هم فرق دارد این کسی که عرض کنم احمد بن محمد بن عیسی که شیخ القمیین این همه از آن روایت نقل می کنند راویان دیگر از او روایت نقل می کند اینکه مجهول تعبیر کردند آن مجهول هیچ قابل اعتماد نیست

 ولی عمده این است که آیا این را می شود توثیق کرد یا نمی شود توثیق کرد عرض کنم مرحوم آقای سید محمود هاشمی عبارت ایشان را بخوانم ایشان می فرماید که و هو لم یوثق صریحاً فی کتب الرجال نعم هو واقع فی اسانید کامل الزیارات فعلی القول بوثاقة من یقع فیها یثبت توثیقه

خب بله درست است اگر کسی اسناد کامل الزیارات را قبول کند از این راه توثیق می شود ولکن لم نقبل ذلک ما این را نپذیرفتیم

ما در مورد اسناد کامل الزیارات عرض کردیم حتی وثاقت مشایخ مستقیم ابن قولویه را ما مسلّم برای ما نبود که از عبارت مقدمه بشود استفاده کرد عرض کردیم که عبارت مقدمه محتمل است معنایی داشته باشد که این معنا اصلاً ارتباطی به توثیق حتی مشایخ مستقیم هم نداشته باشد حالا آن تفسیر یک موقعی هم اشاره کردم حالا یک موقعی بحث وابسته به این بود شاید این را باز کنم

 بنابراین این که اصلاً عبارت در مقام توثیق باشد را برای ما ثابت نیست احتمالی در عبارت می دهیم که اصلاً ناظر به توثیق نباشد جهات دیگری باشد که حتی توثیق مشایخ مستقیم هم نشود از آن استفاده کرد فضلا عن توثیق مشایخ افرادی که در سند واقع هستند و وسطهای سند و امثال اینها بنابراین در اسناد کامل الزیارات واقع شدن هیچ به دردی نمی خورد

 بعد ایشان می خواهد بگوید و ان الکان المظنون وثاقة الرجل مظنون وثاقت رجل هست یکسری استدلالاتی ایشان آورده که بضعیها را من سر و ته آن را نمی فهمم می گوید لانه ینقل عن الاجلاء الثقات چون از اجلاء ثقات نقل می کند نقل از اجلاء ثقات من نشنیدم کسی اجلا از او نقل کنند یک حرف است این از اجلا نقل کند چه چیزی است از پیغمبر این همه آدمهای دروغگو نقل می کردند به نحوی پیغمبر بلند شد کثرت علیه الغالّه . نقل از آدمهای ثقه که نشانگر این نیست که این آقا ثقه هستند حالا آدمهای ثقه از او نقل کنند یک حرف ولی افراد عادی.

 و عن الامام رضا علیه السلام از امام رضا نقل می کند حالا از امام رضا نقل کردند ثم ماذا حالا از امام رضا و هو من اصحابه از اصحاب امام رضا هست

**این نکته را توجه بفرمایید** یک اصطلاح عرفی داریم در مورد اصحاب یعنی کسی که یارانش هست کان ممکن است یک نوع موقعیت و منزلتی باشد ولی اصحاب در اصطلاح رجالی یعنی راوی ولو یک روایت هم بکند می گویند اصحاب مثلاً رجال بابهایی که دارد باب اصحاب الرضا اصحاب الکاظم اصحاب نمی دانم اینها مثل راویان هستند از امام رضا حالا یک روایت هم بکند آن هم نشانگر این مطلب است و هو من اصحابه اینها چه دخالت دارد در این وثاقت و امثال اینها من نفهمیدم آن که هست تنها مطلب بعدی ایشان است و ینقل عنه الاجلاء من قبیل احمد بن محمد عیسی و احمد بن محمد بن خالد من قبیل احمد بن محمد بن عیسی نمی دانم اینها را از کجا ایشان نوشته این مطلب را من یک دانه روایت از احمد بن محمد بن خالد از ایشان سراغ ندارم ایشان کجا همچین چیزی را پیدا کرده بله یک روایت محمد بن خالد پدرش دارد در محاسن برقی به اصطلاح عن ابیه عن علی بن احمد بن اشیم یک روایت دارد که وسائل هم همان را از محاسن نقل کرده اما احمد بن محمد بن خالد نیست یا بین احمد بن محمد بن خالد و پدرش محمد بن خالد ایشان اشتباه کرده خلط کرده یا احمد بن محمدهای عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد در کافی بوده ایشان خیال کرده مراد احمد بن محمد بن خالد است در حالیکه این عدة من اصحابنا این احمد بن محمدهایی که علی بن احمد بن اشیم نقل می کند به قرینه سایر موارد علی بن محمد بن عیسی است .به فرض هم حالا احمد بن محمد بن خالد نقل بکند یا محمد بن خالد نقل بکند هر دو اینها هم محمد بن خالد برقی هم احمد بن محمد بن خالد از کسانی هستند که یروی عن الضعفا هستند روایت آنها از کسی یک اعتباری برای آن شخص نمی آورد آن که هست تنها روایت احمد بن محمد بن عیسی است که خیلی هم روایت می کند که آن هم کافی است حجم روایتهای ایشان زیاد است به نظر می رسد که این مقدار کافی است حالا ایشان مظنون تعبیر کرده ما می گوییم نه به اصطلاح ظاهراً مقدارش به اندازه ای هست که بشود توثیق را استفاده کرد امامی ثقة علی التحقیق نوشتیم آن هم به خاطر اکثار روایت احمد بن محمد بن عیسی. ایشان البته تعبیر می کند من قبیل احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد کسان دیگری که از علی بن احمد بن اشیم نقل کردند تک و توک است آن هم یک روایت سهل بن زیاد دارد نمی دانم یعقوب بن یزید یک روایت دارد محمد خالد برقی یک روایت دارد آنها هم علاوه بر اینکه خود سهل بن زیاد چون تضعیف شده آنها به درد نمی خورد حالا ما توثیق هم بکنیم روایت سهل از کسی یک مقدارهایی تک و توک یکی یکی آن هم دو سه نفر این هم ارزش ندارد آن چیزی که در مورد علی بن احمد بن اشیم توثیقش را از آن استفاده می شود این بحث اکثار روایت احمد بن محمد بن عیسی از او هست این مقدارها را باید بفهمید

شاگرد: حاج آقا تعبیر من لایحضر گفته و ماکانت علی بن احمد بن اشیم فقد رویته عن محمد بن علی ماجولویه رضی الله عن عمه محمد بن ابوالقاسم عن احمد بن محمد بن خالد عن علی بن احمد بن اشیم

استاد: در من لایحضر بله خب پس این احتمالاً همین بوده من

شاگرد: فقط یک دانه روایت بوده کلا

شاگرد: در محاسن هم هست

استاد: عرض کردم در محاسن یک مورد هست و حالا همان اگر این باشد خب من همان بله. حالا این نکته ای را ضمیمه بکنم علی بن احمد بن اشیم در فقیه یک مورد وارد شده انگار به نظرم. اینهایی که یک مورد هست و امثال اینها اینها ارزش خاصی ندارد این طور نیست که مثلاً طریق مشیخه یک مقداری حجم زیادی من احتمال من عرض کنم خدمت شما حالا تصادفاً آن روایتی که از علی بن احمد بن اشیم ایشان نقل کرده بوده احمد بن محمد بن خالد که شده باید همین باشد من مانده بودم که از کجا ایشان احمد بن محمد بن خالد را هم آورده همین یک مورد است ایشان شاید تصور کرده چون در طریق مشیخه فقیه واقع هست کان طریق نشانگر اکثار روایتی چیزی امثال اینها هست نه طریق مشیخه طریق به روایتهای شخص در متن عرض کنم فقیه هست و یک جا هم بیشتر کلاً عن علی بن احمد بن محمد بن اشیم در متن فقیه روایت ندارد آن مشکل هست که البته چیز خاصی از آن برنمی آید آن از آن اشکال که اصلاً جایی ندارد من برگشتم.

شاگرد: حاج آقا این مجهولی که شیخ آوردند به معنای اینکه توثیق و اینها ندارد یا اینکه حسب و نسب او معلوم نیست

استاد: معمولاً مجهول به کسی می گویند که خیلی گمنام است یعنی کسی او را نمی شناسد بیشتر

شاگر: حاج آقا در مجاهیل زیاد داریم شارع هم به مجهول اشاره نشده این شاید منظورش این بود با اینکه احمد بن عیسی ذکر کرده

استاد: نه آن اشتباه است آن قطعاً اشتباه است آن مجهولی که ذکر شده مطمئناً اشتباه است نه کنایه نمی گوید آن کسی که کلمه مجهول را چیز کرده حتماً غفلت داشته از اینکه احمد بن محمد بن عیسی از او اکثار کرده معنا ندارد کسی که احمد بن محمد بن عیسی از او اکثار کند را وصف مجهول از او یاد شود مجهول کسی که اصلاً او را نمی شناسد کسی که این همه روایت دارد مجهول نمی گویند این ابهامی ندارد نه آن مجهول که درباره این آمده اصلاً قابل اعتماد نیست عرض کردم ما چه اکثار روایت اجلا را دلیل بر وثاقت بگیریم چه نگیریم مجهولٌ غیر قابل اعتماد است این کسی که احمد بن محمد بن عیسی این همه روایت از او نقل می کند این نمی تواند عنوان مجهولٌ می گویم غیر احمد بن محمد بن عیسی هم از او روایت دارد البته آن کم است علی بن مهزیار دارد یعقوب بن یزید دارد سهل بن زیاد دارد ولی هر کدام یکی دو تا ولی بالاخره اینها این مجموعه چیزها باعث می شود که عنوان مجهول را دیگر از او برداشته بشود

شاگرد: الزامی هست یا

استاد: مهم نیست که الزامی باشد یا غیرالزامی در برداشتن مجهول. حالا آن در رفع مجهولٌ الزامی و غیر الزامی مهم نیست همین مقداری که زیاد روایت دارند اینها پیداست که مجهول نیست و ما حالا مثلاً چهل پنجاه تا روایت که علی بن احمد بن اشیم احمد بن محمد بن عیسی از آن روایت نقل می کند که روایت الزامی آن هم کم نیست معمولا در چیزهای فقهی در آن نقل شده و اینها آن به اصطلاح وثاقت علی بن احمد بن اشیم را می شود نتیجه گرفت

 خب این از جهت سندی ما اشکال نمی کنیم این طریق علی بن احمد بن اشیم را هم می پذیریم

اما از جهت دلالی مرحوم آقای هاشمی تعبیری دارند ایشان می فرمایند

«إلّا أنّ الإستدلال بهاتین الروایتین علی استثناء ما یأخذه السلطان و الحاکم الجائر بعنوان المقاسمة أو الخراج فیه اشکال واضح، و هو انّ الروایتین ناظرتان إلی المقاسمة و الخراج الموضوعین من قبل النبی صلی الله علیه و آله و سلّم أو الإمام علیه السلام أی المقاسمة الصحیحة و الشرعیّة لا ما یجعله الحاکم الجائر و الذی یکون مأخوذاً ظلماً و عدواناً و یکون باطلاً، و المقاسمة الصحیحة خروجها عن موضوع الزکاة علی القاعدة و لا نحتاج فیها إلی دلیل خاص؛ لکونها ملکاً لعامّة المسلمین –إذا کانت الأرض خراجیّة- أو للإمام –إذا کانت الأرض من الأنفال- و هو خارج عن موضوع الزکاة؛ لاشتراط الملکیّة الخاصّة فی تعلّقها و لا یستفاد من هاتین الروایتین امضاء ما یأخذه الحاکم الجائر بوجه أصلاً» .

خب ببینیم آیا مطلب این جوری هست که ایشان تصور کردند یا نه این روایت اصلاً سوالش چیست سوال می گوید گفتگو در مورد این روایت عرض کردم دو تا نقل دارد یک نقلش دقیقاً بحث کوفه را مطرح کرده و ماوضع علیها من الخراج بحث کوفه این آیا سوالات یک سوالات فرضی و این شکلی هست. اولاً یک نکته ای قبل از اینکه به تحلیل رویه بپردازم اشاره کنم اینکه نبی را ایشان پایش را وسط کشیده این اشتباه است در این روایتی خراجی که از ناحیه نبی است اصلاً مطرح نیست چون آن که پیغمبر مطرح می کند قباله است بحث قباله یک بحث فرعی است قباله ای که پیغمبر کرده نقل خیبر است خیبر با یهودیها بوده یهودیها هم اصلاً عشر و نصف العشر ندارند آن بحثی که به آن تناسب می گوید قباله لازم نیست قباله لازم نیست که نخلش به اصطلاح بیشتر از به اصطلاح ارض نباشد در مورد قباله. متعلق قباله می تواند ارض هم باشد ارض بیضاء و امثال اینها شاهد میاره داستان تقبیل داستان خیبر و اینها نبی در این استدلالات و بحثها نیست این پیغمبر را بیخود آورده.

 عرض کنم خدمت شما این یک مطلب حاشیه ای. اما اصل بحث این سوالات یک سوال فرضی هست یعنی احمد بن محمد بن ابی نصر می خواهد یک سوال فرضی کند که مسئله علمی یاد بگیرد یا اشاره دارد به آن چیزی که در خارج تحقق دارد و اتفاق می افتد اینکه ما بگوییم این سوالات یک چیز فرضی همین طوری مطرح شده خب خیلی مستبعد است بخصوص سوالی که در مورد کوفه دارد سوال می کند ولی خب روشن است دارد به یک فرضیه خارجیه و اتفاقاتی که در خارج اتفاق افتاده سوالش شده کوفه یک حالا اجمالاً یک نکته ای را عرض بکنم کوفه اولین جایی هست که برای آن خراج گذاشته شده در زمان عمر فتح شده و اصلا کوفه چیزش در زمان عمر است تاسیسش آن منطقه عراق که فتح شده کوفه اصلش یک لشگرگاه بوده یعنی مجاهدینی که مثلاً می رفتند برای فتوحات و اینها برای اینکه دیگر برنگردند در مدینه و اینها برای اینکه یک جایی داشته باشند که هر جا می خواستند بفرستند یک جایی یک لشگرگاهی به نام کوفه آنجا تاسیس کرده بودند آنجا کم کم تبدیل می شود به شهر به نام کوفه و اینها معمولاً جیره خوار حکومت بودند یعنی کسانی بودند که چون نیروهای نظامی بودند کوفه از نیروهای نظامی بودند از حکومت حقوق دریافت می کردند این است که در قضیه مثلاً حضرت مسلم یکی از چیزهایی که آن عبیدالله بن زیاد وقتی می آید افراد را از مسلم چیز می کند می گوید روسای قبائل را نقباء به اصطلاح کسانی که نقیب بودند و روسای قبائل بودند آنها را می خواند که به وسیله آنها حقوق افراد پرداخت می شده که هر کس با این شخصی که تازه آمده حضرت مسلم بن عقیل باشد همراه او باشد حقوق او را قطع می کنیم اینها از همین جا چون آنها در واقع آنجا خوابیده بودند حقوق دریافت می کردند منتظر بودند که یک فتوحاتی بشود اینها بروند بجنگند کوفه این طوری بوده یک محیط لشگرگاهی بوده نیروهای به اصطلاح یک نوع شبیه تا حدودی فی الجمله از بعضی جهات شبیه بعضی از حالا تشبیه خوبی نیست به هر حال کوفه این طوری بوده و مراد از کوفه هم اینجا خود شهر نیست کوفه خب نخلستانها و اینها یک جا هست باغات و منطقه سرسبزی بوده خیلی آن مناطقی که آنجا بودند هم عمدتاً مسلمان هم نبودند خیلیها دهاقینی بودند که غیر مسلمان بودند و در مرحله اولی که اینها بودند اینها مسلمان نبودند

حالا من این را یکی دو تا عبارت را می خوانم این بحثش را فردا ادامه می دهم کوفه از کل عراق وقتی فتح می شود مفتوح عنوة هست زمینهای مفتوح عنوة خب یک بحثهایی دارد که آیا به چه شکل هست و اینها ملکیت او به چه نحو است عرض کنم خدمت شما نوعاً می گویند که زمینهای مفتوح عنوة ملک عامه مسلمین است عمر می خواسته این زمینها را هم قسمت کند زمینهای سواد را قسمت کند و اینها ولی با دو نفر مشورت می کند یک نفر که صریحاً ذکر شده حضرت علی است یکی هم دیدم معاذ بن جبل هم من احوال ابی عبید را می خواندم و عرض کنم خدمت شما در آنجا معاذ هم مطلبی که از حضرت امیر نقل شده از معاذ هم نقل شده ولی تصریح هم نبود که در داستان فتح سواد هست حالا مراجعه می کنم جای دیگر ببینم داستان معاذ هم مربوط به فتح. فتح سواد عبارتی از اموال ابی عبید صفحه هفتاد و چهار بخوانم می گوید

«عَنْ عُمَرَ، أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَقْسِمَ السَّوَادَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ.....فَشَاوَرَ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: دَعْهُمْ يَكُونُوا مَادَّةً لِلْمُسْلِمِينَ، فَتَرَكَهُمْ وَبَعَثَ عَلَيْهِمْ عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ، فَوَضَعَ عَلَيْهِمْ ثَمَانِيَةً وَأَرْبَعِينَ، وَأَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ، وَاثْنَيْ عَشَرَ» .

 این عبارت را ببینید فردا توضیح آن را می دهم

**و صلی الله سیدنا و نبینا محمد و آل محمد** .

شاگرد: اینها که حقوق بگیر بودند در زمان امام رضا علیه السلام هم بوده که روایت صادر شده

استاد: دیگر نمی دانم ولی زمان چیز که بوده زمان امام سیدالشهدا بوده یعنی در زمان داستان کربلا اینها این طوری بوده در آن هست که عرض کردم وقتی می آید می گوید حقوق های همه شما قطع می شود یکی از نکاتی که یعنی تحلیل قضایای عاشورا بدون شناخت وضعیت کوفه دشوار است خیلیها قضیه عاشورا را که تحلیل می کنند کوفه را درست نشناختند چطور می شود عبیدالله به کوفه مسلط می شود به خاطر اینکه نبض چیز آنها فاذا مُحَّصوا بالبلاء قَلَّ الدَیّانون یعنی همین محصوا حقوق آنها را قطع کردند .